

بین شما کدام صیقل می‌دهید سلاح آبائی را؟^۱

پریا رحیمی



بررسی سه جریان موازی درون جنبش زنان ایران



^۱ پاره‌ای از شعر «از زخم قلب آبائی» نوشته‌ی احمد شاملو.

هیچ صیادی در جوی حقیری که به گودالی می‌ریزد، مرواریدی صید نخواهد کرد -

فروغ فرخزاد (تولدی دیگر)

نجات‌دهنده در گور خفته است - فروغ فرخزاد (ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد)

از آینه بپرس نام نجات‌دهنده‌ات را - فروغ فرخزاد (پنجره)

«مطالعه‌ی الگوهای فعالیت‌های سایبری اکتیویست‌های حوزه‌ی زنان و نسبت آن با اکتیویسم در فضای واقعی»^۱ عنوان پایان‌نامه‌ای است که شهریور ماه سال پیش از آن دفاع کردم. این پایان‌نامه دسترنج حدود دو سال مطالعه و کار میدانی و درگیری تنگاتنگ با اخبار و مسائل جنبش زنان بود. امروز با گذشت یک سال و نیم از جلسه‌ی دفاعیه‌ی پایان‌نامه و خروج از میدان پژوهش، می‌توانم کمی عقب‌تر بایستم و مرور کنم تمامی اتفاقاتی را که جنبش زنان در چند سال اخیر از سر گذرانده است. در متن پیش‌رو قصد دارم به میانجی اتفاقات و موضع‌گیری‌های اخیر، سه جریان فعلی درون جنبش زنان را بازنمایی و ارزیابی کنم.

^۱ رحیمی، پریا (۱۳۹۷)، مطالعه‌ی الگوهای فعالیت‌های سایبری اکتیویست‌های حوزه‌ی زنان و نسبت آن با اکتیویسم در فضای واقعی، پایان‌نامه برای اخذ مدرک کارشناسی ارشد، دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

سوسن طهماسبی، پیش‌تر در مقاله‌ای با عنوان «مبارزه‌ای در درون جنبش زنان برای نهادینه کردن برابری»^۱ سعی کرده است تا چهار نسل از فمینیست-اکتیویست‌های ایرانی پس از انقلاب ۵۷ را شناسایی کند. همچنین، در برخی از دیگر مقالات و گفت‌وگوها تلاش‌های کمابیش مشابهی از دیگر فعالان را شاهد بودیم تا با ارجاع به تفاوت نسلی، دگرگونی‌های جنبش زنان را توضیح دهند. اما آنچه در این مقاله پی خواهیم گرفت، نشان دادن همزمانی سه جریان عمده‌ی فمینیستی درون جنبش زنان است. گرچه می‌توان تقدم و تأخری زمانی - هرچند تقریبی - برای این سه جریان لحاظ کرد، یا قسمی هم‌پنداری میان سن‌کنشگرایان و هر یک از این جریان‌ها قائل شد، اما در لحظه‌ی نگارش این مقاله هر سه جریان، موازی و گاه همپوش، درون آنچه علی‌الاطلاق جنبش زنان می‌نامیم، حی و حاضر است. هر سه گرچه کم‌زور و بی‌رمق در حال تلاش و فعالیت‌اند، دردهای مشترک و اهداف یکسانی دارند، و وجه تمایز آن‌ها در راهبردهاست.

(۱) زنان اصلاح‌طلب یا فمینیست‌های لیبرال

نمایندگان اصلی جریان نخست، اعضای کمپین یک میلیون امضا، زنان اصلاح‌طلب و برخی از جوانان چپ‌گرای دیروز/فمینیست‌های میان‌سال امروز هستند. این اتحاد شوم «مارکسیست»‌های ارتودوکس و لیبرال‌ها درون جنبش زنان گرچه به‌ظاهر متناقض و ناممکن، اما اساساً دو روی یک سکه بوده است. شاهد تاریخی این مدعا کمپین یک میلیون امضاست که نام‌هایی را از هر دوی این سنگ‌بندی‌های سنتاً متعارض گرد هم آورد. از این ادعا یکه خورده‌اید؟ من هم! من هم هر بار جا می‌خورم وقتی نام رفقا را کنار دوستان اصلاح‌طلب پای بیانیه‌های مشترک می‌بینم، پای ترجمه‌ها و مجموعه مقالات و...

^۱ Struggle within the Iranian women's movement.

^۲ سوسن طهماسبی (بی‌تا)، مبارزه‌ای در درون جنبش زنان برای نهادینه کردن برابری، ترجمه‌ی محبوبه حسین‌زاده. بی‌جا.

مصادق آش شوربای این نوع همکاری‌ها می‌شود آش نذری پختن زنان کمپین و پخش آن بین در و همسایه.^۱ ملغمه‌ای از مطالبات رفرمیستی با سلسله‌مراتب احزاب کمونیستی، با عطر و بوی سنت و پیاز داغ.

کمپین، تلاشی ستودنی و اتفاقی تازه در زمان خود بود و البته پر اشتباه. قطعاً غرض آن نیست که همگرایی طیف‌های مختلف فعالان را ذیل پرچم جنبش زنان نفی کنیم، اما هرگونه همگرایی باید برآیند گفتگوهای مکرر و موضع‌گیری‌های مشخص از وضعیت مشخص باشد. اول باید چاله را کند و بعد مناره را دزدید، و گرنه کمپین پا می‌گیرد و بعد صدای تعارضات و اختلافات بلند می‌شود و صادق باشیم، کمپین شکست می‌خورد!

کمپین یک میلیون امضا و آنچه در این نوشتار مجازاً جریان نخست می‌خوانم، واکنشی اشتباه به یک ترومای تاریخی بود. پاسخ اصلاح‌طلبان، به عفونت ترومای واپس‌روی وضعیت زنان، اصرار آن‌ها در انکار این تروما بود. آن‌ها توش و توانشان را صرف مدارا با این زخم می‌کنند. پاسخ مشابه چهره‌های «مارکسیست» درون جنبش نیز سر باز زدن از پذیرش ترومای سقوط شوروی و واژگونی آرمان‌هایشان بود. عدم پذیرش این دو شکست تاریخی، همدستی این زنان سازشکار را با وضع موجود رقم زد. خود را به کوری زدن و خاک پاشیدن به چشم دیگران بینا با هژمونیک ساختن این ادعا که بحث زنان اساساً مسئله‌ای سیاسی نیست، مسئله‌ای اجتماعی است که حتی نیازی به تغییر کلیات قانونی ندارد، فقط کافی است با همکاری فقها در برخی احکام و قوانین تجدیدنظر کرد.^۲

نوشین احمدی خراسانی، چهره‌ی شاخص جریان نخست، دیگر جریان جنبش زنان را محکوم به همدستی با پوپولیسم دست‌راستی می‌کند و از جمله بروزات این

^۱ طی مصاحبه‌هایی که با برخی از اعضای قدیمی کمپین داشتم، آن‌ها عنوان کردند که یکی از راهبردهای کمپین برای طرح و بسط اهداف‌شان میان توده‌ها طبخ و پخش آش نذری بوده است.

^۲ برای بحث بیشتر در این‌باره رجوع کنید به بیانیه‌ی کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز، قابل دسترسی در وبسایت مدرسه‌ی فمینیستی:

«شبه‌فمینیسم»^۱ را مخالفت با نخبگان (ما؟! می‌داند^۲. حال باید از وی و هم‌قطارانش پرسید، آیا نخبه منطقاً نباید دست کم یک گام جلوتر از عموم مردم گام بردارد و نه چندین گام عقب‌تر از آن‌ها؟ مبادا که نخبگان ما از پوپولیست‌هایمان واپس‌گراتر باشند؟! نخبه‌ی ما در هیاهوی دوم خرداد می‌گوید: «انتخابات دوم خرداد و فضای ایجاد شده تجربه‌ی درخشانی بود در اثبات نحوه‌ی ستاندن حق به طرق قانونی»^۳ و وقتی شکست پروژه‌ی دوم خرداد با قتل‌های زنجیره‌ای و رخدادهای کوی دانشگاه و دیگر ادبارش بر همه و آخر از همه این زنان سازشکار مسجل شد، طرح رفراندوم برای تغییر قوانین ضدزن را پیش کشید. به جای آن‌که فمینیست-اکتیویست (به اصطلاح نخبه‌ی ما) خود تغییر را رقم زند، نخست می‌ایستد تا ببیند کوران حوادث از کدام سو می‌وزد تا بعد تغییر موضع دهد. در بزنگاهی دیگر شاهد رویکرد مشابهی بودیم: در تنور داغ زمستان ۹۶، نوشین احمدی خراسانی از ظهور نسل جدید کنشگران اجتماعی می‌نویسد، اعتراف می‌کند که شاید در بدگویی از آن‌ها تند رفته، و شاید این نسل در پی رقم زدن جامعه‌ی مدنی نوینی است^۴ و بعد که تب

^۱ اصطلاحی که نوشین احمدی خراسانی در گفتگو با سمیه قدوسی در شماره‌ی ۳۵ (خرداد و تیر ۱۳۹۸) ماهنامه‌ی زنان امروز، در توصیف خیزش‌های اخیر جنبش زنان استفاده کرده است. قابل بازیابی در این نشانی:

<https://noushinahmadi.wordpress.com/2019/10/07/> -مجله-زنان-با-

نوشین-احمدی-خراسان/

^۲ نوشین احمدی خراسانی (۱۳۹۷)، [دختران خیابان انقلاب و پوپولیسم سیاسی](#)، وبلاگ نوشین احمدی خراسانی.

^۳ نوشین احمدی خراسانی، از محافل زنانه تا تشکل‌های مستقل زنان، به نقل از [مجموعه‌ای از نقد نظرات زنان لیبرال و اصلاح‌طلب \(سازمان زنان هشت مارس\)](#).

^۴ نوشین احمدی خراسانی (۱۳۹۷)، [دختران خیابان انقلاب و ظهور نسل جدید کنشگران اجتماعی](#)، وبلاگ نوشین احمدی خراسانی.

تند اعتراضات کمی خواهید، در مقام دانای کل می‌نویسد که چرا حرکت دختران خیابان انقلاب گسترش نیافت^۱ و بعد که دیگر تب و تاب‌ها به کلی افتاد دختران خیابان انقلاب را فریفتگان پوپولیسم سیاسی می‌خواند.^۲ و در آخرین مقاله‌اش می‌نویسد اگر مردان سنگ حجاب زنان را به سینه می‌زنند چون نفع‌شان در آن است.^۳

نخبگان ما نه تنها از مردم که از امامزاده‌های بی‌معجزه‌شان نیز واپس‌گراتر هستند، درحالی‌که جریان نخست‌همه‌ی هم‌وغمش را مصروف این کرده است که نشان دهد مطالبات زنان با اسلام مغایرت و با سیاست ربطی وثیق ندارد، اظهارنظرهای شهیندخت مولاوودی^۴ و پروانه سلحشوری^۵ محرز می‌کند که اساساً نمی‌توان در تنوکراسی اسلامی مسائل زنان را از دیانت و سیاست منها کرد. این جاست که بار دیگر بوی پیاز داغ آش نذری کمپین زنده می‌شود و قطار می‌شوند خاطرات چانه‌زنی با فقها و علما و خواست تجدیدنظر در فتاوی و لابی با قانون‌گذاران و مسئولان و دعوت زنان پارک لاله به تمشیت و باقی تلاش‌های نخبه‌گرایانه‌ی (!) جریان زنان سازشکار!

^۱نوشین احمدی خراسانی (۱۳۹۷)، [چرا حرکت دختران خیابان انقلاب گسترش نیافت](#)، وبلاگ نوشین احمدی خراسانی

^۲نوشین احمدی خراسانی (۱۳۹۷)، [دختران خیابان انقلاب و پوپولیسم سیاسی](#)، وبلاگ نوشین احمدی خراسانی.

^۳احمدی خراسانی، نوشین (۱۳۹۸)، [دین‌داری بی‌واسطه و حجاب اجباری](#)، وبلاگ نوشین احمدی خراسانی.

^۴شهیندخت مولاوودی، معاونت وقت امور زنان و خانواده‌ی رئیس‌جمهور در تاریخ ۱۰ تیرماه ۱۳۹۴ در گفتگو با ایلنا گفت: دولت به احترام مراجع تقلید موضوع حضور زنان در ورزشگاه را پیگیری نکرد.

^۵پروانه سلحشوری نماینده‌ی اصلاح‌طلب مجلس در تاریخ ۳۱ مرداد ۱۳۹۸ به خبرنگار نگام گفت: معتقدم در این کشور حجاب یک مقوله‌ی سیاسی است.

فمینیست‌های لیبرال، این همدستان سرمایه‌داری که خواهان زنانه کردن چهره‌ی مجلس هم بوده‌اند، فقط سنگ زنان طبقه‌ی متوسط به بالا را به سینه و سقف شیشه‌ای می‌زنند و چشم پوشیده‌اند از دیگر زنانی که این خرده‌شیشه‌ها را جاروب می‌زنند،^۱ تنها مختص به جنبش زنان ایران نیستند. این تلقی جریان اصلی فمینیستی در سطح جهانی خود را به عنوان نیروهای مترقی مدافع حقوق زنان و اقلیت‌ها جا می‌زند تا خوش خدمتیش به نظام جهانی سرمایه‌داری و دیگر ایادی انقیاد زنان و ستمکشان را توجیه کند.

«فمینیسم موقعیتی و امر روزمره»^۲ به لطف همدستی خود با برخی از عوامل اصلی ستم و با اتخاذ استراتژی فتح «سنگر به سنگر»، با تفریق رادیکالیسم از فمینیسم، آن را به جنبشی سترون بدل ساخته است. بعد از دهه‌ها تلاش و مداومت و بگیر و ببند زنان رفرمیست (می‌بینیم که حتی تلاش در قالب اصلاحات اجتماعی این جریان نیز همچنان تبعات سیاسی برایشان داشته است) آن‌ها، زیر خاکروبه‌های همان سنگر اول که بر سرشان آوار شده، هنوز به سنگر دوم نرسیده‌اند.

از میان مصاحبه‌شوندگان پایان‌نامه‌ی من، تمامی نمایندگان این جریان که جملگی از اعضای کمپین یک میلیون امضا بودند بی‌هیچ رودربایستی در پرسش از حیات جنبش زنان، رأی به ممات آن دادند (طرفه آن که چندین نفر از آن‌ها در یک سال اخیر جلای وطن کردند). هنگامی که مشغول پیاده‌سازی متن مصاحبه‌ها بودم، نکته‌ای توجهم را جلب

^۱ تضمینی از یادداشت‌هایی برای مانیفست فمینیستی، نانسی فریزر، تیتی باتاچاریا، چینزیا آروتزا، ترجمه‌ی مرجان نمازی، سایت نقد اقتصاد سیاسی، اسفندماه ۱۳۹۷، قابل دسترسی به نشانی:

^۲ از اصطلاحاتی که نوشین احمدی خراسانی برای بیان روش و مشی فمینیستی خود گزینش کرده است. رک: دو سال زندگی مشترک در کمپین، شبه‌فمینیسم رودرروی اندیشه‌ورزی فمینیستی، دختران خیابان انقلاب و پوپولیسم سیاسی، جملگی قابل دسترسی در وبسایت رادیو زمانه و وبلاگ نوشین احمدی‌خراسانی به نشانی:

کرد، صادقانه‌تر بگویم من را بسیار متاثر کرد. تکیه کلام یکی از مصاحبه‌شوندگان که سال‌های طولانی حبس را استوار از سر گذرانده این جمله‌ی ساده اما تکان‌دهنده بود: «هیچ تصویری ندارم از...»

۲) ناجنیش زنان و نافرمانی‌های مدنی

آن‌چه در هیئت دختران خیابان انقلاب یا دختران ورزشگاه آزادی یا دختر آبی و... به‌ویژه طی دو سال اخیر شاهد بودیم نمونه‌هایی از نافرمانی‌های مدنی هستند که جملگی ذیل «ناجنیش» به بیان آصف بیات یا «جنیش اجتماعی شبکه‌ای شده» به بیان کاستلز شناخته می‌شوند. آصف بیات اصطلاح خودساخته‌اش را چنین معنا می‌کند: «ناجنیش‌ها به کنش‌های جمعی کنشگران غیرجمعی اشاره دارند؛ آن‌ها به اعمال مشترک شمار بسیاری از مردم عادی تجسم می‌بخشند کسانی که فعالیت‌های پراکنده اما مشابه‌شان تغییرات اجتماعی بسیاری را برمی‌انگیزد، هرچند این اعمال به‌ندرت با ایدئولوژی یا رهبرانی قابل تشخیص و نهادها هدایت می‌شوند. اصطلاح "جنیش" مؤید این است که ناجنیش‌های اجتماعی از مؤلفه‌های شاخص و مهم جنیش‌های اجتماعی بهره‌مندند، همان حال که از سرشتی متمایز و دیگرگون برخوردارند.» (Bayat, ۲۰۱۳: ۱۴)^۱

از این رو نافرمانی مدنی دختران_انقلاب و دیگر نافرمانی‌های اخیر گرچه انفرادی بوده‌اند اما نباید فردی قلمداد شوند. این شکل از کنشگری، نه برآمده از جامعه‌ی مدنی (برخلاف باور احمدی خراسانی)، بلکه کاملاً بالعکس نتیجه‌ی پشت کردن به جامعه‌ی مدنی و برآیند بحران دموکراسی، احزاب و جامعه‌ی مدنی هستند. این دختران/کنشگران به باور کاستلز^۲ حاملان هویت مقاومتی هستند که سنگرهای مقاومت خود را خارج از

^۱ Bayat, A. (۲۰۱۳). *Life as politics: how ordinary people change the Middle East*. Cairo: American University in Cairo Press.

چارچوب سلسله‌مراتبی احزاب و چانه‌زنی با نهادهای رسمی بر ساخته‌اند. آن‌ها نه جنبشی پایدار بلکه شبکه‌هایی از کنشگرایان بی‌نام‌ونشان هستند که اغلب در پی برهم‌زدن نام نیز نیستند. جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای شده، محصول جامعه‌ی اطلاعاتی - جامعه‌ی پست‌مدرن - هستند و از این رو به هرگونه کلان‌روایت پشت می‌کنند.^۱ کنشگرایان این جریان فمینیستی دارای شبکه‌هایی افقی از ارتباطات‌اند که در فضای مجازی شکل گرفته است و از این سکوهای مجازی (و نه دیدارهای رودررو به سیاق کمپین یک میلیون امضا) به سکوهای مترو و به سکوهای تقسیم برق شهری رسیده‌اند، به فضای مکان‌ها (فضای واقعی).

افراد، نخست احساسی از سرخوردگی فردی را در دنیای واقعی تجربه می‌کنند و سپس این سرخوردگی را در رسانه‌های خود - ارتباطی توده‌ای،^۲ اظهار می‌کنند و با شبکه‌بندی میان افراد همدرد این اظهار شخصی به درد مشترک بدل می‌شود که به فرد اطمینان می‌بخشد که تنها و منزوی نیست.^۳ پس نخستین نفر در قالب نافرمانی مدنی این اعتراض همگانی را از فضای جریان‌ها بیرون می‌کشد و در قالب کنشی انفرادی در فضای

کاستلز، مانوئل (۱۳۹۴)، شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی و عصر اینترنت، مترجم:

مجتبی قلی‌پور، تهران: مرکز.

کاستلز، مانوئل (۱۳۸۹)، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ: قدرت هویت، مترجم: حسن

چاوشیان، تهران: طرح نو.

کاستلز، مانوئل (۱۳۹۶)، قدرت ارتباطات، مترجم: حسین بصیریان جهرمی، تهران: علمی و فرهنگی.

^۱ رهبری، مهدی (۱۳۹۳)، جنبش‌های اجتماعی: کلاسیک، مدرن، پست‌مدرن، تهران: کویر.

ترجمه‌ی دیگر این اصطلاح کاستلز ارتباطات خودگزین *Mass Self-Communication* ^۲

است

^۳ کاستلز، مانوئل (۱۳۹۴)، شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی و عصر اینترنت، مترجم:

مجتبی قلی‌پور، تهران: مرکز.

مکان‌ها عینیت می‌بخشد، با بازنمایی این کنش اعتراضی در فضای مجازی، دیگران نیز این شکل از راه و روش مبارزه را دنبال و به شکلی اپیدمیک و ریزوماتیک تکرار می‌کنند. نفر اولی که خشم را ابراز می‌کند و نخستین نفری که خشم جمعی پیش‌تر ابراز شده را متعین می‌سازد، به دیگران امید و انگیزه‌ای می‌بخشد که پیش از دوره‌ی بازنمایی‌های تصاویر مجازی، حضور و روابط ارگانیک در فضای واقعی عهده‌دار آن بودند. این‌سان، «شبکه‌های خشم و امید» مطلوب کاستلز ساخته می‌شوند. کاستلز اصلاً وجه مشخصه‌ی جنبش‌های نوین را همین فرایند ارتباطی می‌داند که طی آن شورشی شرز به اعتراضی مدنی می‌انجامد. فردگرایی شبکه‌ای که الهام‌بخش جنبش می‌شود. انفجار خشم در سطح فردی با شبکه‌سازی لحظه‌ای که به یمن خود ارتباطی توده‌ای ممکن می‌شود، فرصتی فراهم می‌کند تا گروهی از افراد سرخورده اما نافرمان و متمرّد شکل گیرد. این نوع از انفجار اجتماعی تابع رهبری و استراتژی نیست و به آن نیازی هم ندارد. چراکه صرف احساس خشم فردی، و ابراز آن در اینترنت، همدلی بسیاری از دیگر دردمندان را برمی‌انگیزد.^۱

این جریان پست‌مدرن درون جنبش زنان نیز لاجرم راهی جز به نومییدی جریان نخست نمی‌برد. منتقدان پست‌مدرنیسم چون ژیزک، فرهنگ این عصر را بی‌رمق و دل‌مرده می‌دانند. «دوشادوش دگرگونی‌های روی‌داده در تکنولوژی و ارتباطات، کارکرد نفس و جامعه اسیر انفجار نشانه‌ها، نمادها، و دلالت‌ها شده است. از دید ژیزک، نفس حول محور یادگار [=فتیش] از دل‌مردگی سیاسی ساختار یافته است.» (نجفی به نقل از دالی، ۲(۲۵:۱۳۹۵)

^۱ کاستلز، مانوئل (۱۳۹۶)، قدرت ارتباطات، مترجم: حسین بصیریان جهرمی، تهران: علمی و فرهنگی.

^۲ دالی، گلین (۱۳۹۵)، گشودن فضای فلسفه: گفتگوهای با اسلاوی ژیزک، مترجم: مجتبا گل‌محمدی، تهران: گام نو

یکی از مصاحبه‌شوندگان پایان‌نامه‌ام جمله‌ای مؤید و مقوم همین پندار پست‌مدرنیستی مورد انتقاد ژیتک ارائه کرد:

من به سرانجام هیچ جنبشی امیدوار نیستم و می‌دونم که باید ادامه بدیم ولی هیچ چشم‌انداز و امیدی ندارم.

این ناامیدی اما گامی بلندتر و البته رو به جلوتر از راهبرد فتح سنگر به سنگر و تدریجی جریان نخست است. ناامیدی، شهامت رویارویی با سیاهی شب است و نه رؤیایی در خواب خرگوشی و انکار زخم. نومی‌دی، پذیرش این واقعیت شوم و تکان‌دهنده است که جامعه‌ی مدنی در گور خفته!

رادی‌کالیسم جریان دوم و به تبعش سرکوب و اطفای آتش خشم آن با احکام سنگین قضایی، قطع امید از امکانات موجود است. دست کم رسیدن است به نقطه‌ی نفی وضع موجود به جای مماشات و «خانمی کردن» جریان نخست. تنها از پس خشم و امید دوباره نومی‌دی است که می‌توان به بالقوگی امکانات فردا اندیشید. جنبش‌های شبکه‌ای شده گرچه مبتنی بر مطالباتی فردی و هویتی هستند، گرچه در مواردی حتی تکیه بر نوعی پوپولیسم ترامپستی دارند و به شکل فردا تاوان پس می‌دهند، اما دست کم از موضع انکار در نمی‌آیند، بلکه آنچه هست و نباید باشد را صراحتاً نفی می‌کنند.

گوی‌ی انگک پوپولیست و فاشیست اغلب لقلقه‌ی زبان کسانی است که تشت رسوایی‌شان از بام افتاده است. نانسی فریزر به درستی یادآور می‌شود که ریاست‌جمهوری ترامپ بیان گویای شکست پروژه‌ی نولیبرالیسم پیشروست.^۱ بریدن قاطبه‌ی مردم از

^۱ فریزر، نانسی (۱۳۹۶)، [پایان نولیبرالیسم پیشرو](#)، ترجمه‌ی نیما پرژام، روزنامه‌ی شرق، قابل‌بازیابی

نولیبرالیسم مترقی محلی که با مشاطه‌گری می‌خواهد چهره‌ی کریه ضدزن خود را بزرگ کند.^۱

آن‌چه فریزر به آن اشاره دارد، با بدیل وطنی‌اش به شدت جزم و جفت است. محبوبیت چهره‌های شوونیست و پوپولیست میان گروه‌های اجتماعی در حاشیه و اقشار پایین اقتصادی نشان از پشت کردن مردم است به سیاست‌های تساهل و تسامح و اصلاح و سازش و همدستی. این واقعیت که تحلیل انتقادی فریزر از فمینیسم لیبرال با واقعیت موجود جنبش زنان ما بسیار همخوان است بیان‌شده سرشت جهانی‌شده‌ی دوره‌ای است که در آن زیست می‌کنیم. نقد ضد و ستفالیایی-کینزی فریزر این امکان را به ما می‌بخشد که مسائل جنبش زنان ایران را در ترازوی جهانی به افقی کلی گره بزنیم و با یک نقد ساختاری-روشنمند به جریان سوم جنبش زنان امید ببندیم که به‌خوبی می‌داند مسئله‌ی زنان ایران - به‌رغم تکنیکی خاص خودش - نهایتاً مسئله‌ای جهانی است.

۳) فردای جنبش زنان و دختران محبوس

این روزها، در معرفی دختران در بند می‌خوانیم، فعال زنان و فعال کارگری، فعال زنان و فعال دانشجویی، فعال زنان و فعال محیط‌زیست. همین «و» ساده، معرف خصلت ائتلافی-اعتصابی جریان سومی است که می‌توان گفت در حال پا گرفتن است. تشکیلات، نزد دختران بندی از جنس دورهمی و سمن^۲ نیست، تشکیلات جریان سوم از جنس اتصالات سست اینترنتی جریان دوم نیز نیست. آن‌ها نه اسیر نگاه نخبه‌گرا و سکتاریست فمینیست لیبرال‌ها هستند و نه مانند جریان دوم ساده‌انگارانه فریفته‌ی وعده‌های مسیحایی

^۱ فریزر، نانسی (۱۳۹۷)، چگونه چپ به استعمار لیبرالیسم درآمد، ترجمه‌ی محسن هویدایی، میدان.

^۲ سرواژه‌ای برای سازمان‌های مردم‌نهاد NGOها

نمایندگان سرمایه‌داری می‌شوند که بناست گل سفید آزادی و برابری را بر زلف دختران ایرانی بزنند.

دقیقاً هوشمندی جریان سوم در مقایسه با جریان نخست در گزینش اصطلاح «اپورتونیست» به جای «پوپولیست» در نقد چهره‌ی جریان‌ساز ناجنبش زنان آشکار می‌شود.^۱ اپورتونیسمی دست‌راستی که نیروهای بالقوه انقلابی را به جرقه‌ای کوچک در حریم تن تحدید می‌کند، به اخگری که هیچ حریقی از آن برنمی‌خیزد.

امروز جریان نوپای سوم، در حال یک رؤیایی محال است، گرچه نباید فراموش کرد هر امر ناممکن نویدبخش رادیکالیسمی سیاسی است. آن‌چنان که ژیزک^۲ نشان می‌دهد هر امر ممکن از دل یک ناممکن استعلایی بیرون می‌آید. امکانات رهایی‌بخش و رادیکال فردا از ناامیدی برمی‌خیزند. نمای سیاه زن در بند، خودبالقوگی فردایی روشن را بارور است. نتیجه آن‌که، هر نوع امر ممکن بعدی، هر تلاش بدیلی برای نمادین ساختن امر واقعی (پدید آمدن سوژه‌ی رادیکال سیاسی) از ناامیدی محض نسبت به امکان بالفعل امروز برمی‌آید. بنابراین هر نوع بازنمایی از امر واقعی، امکانی است که از دل همین واقعیت رمنده‌ی امر واقعی برمی‌خیزد.

سوژه می‌تواند تغییر کند نه به دلیل بازیگوشی معنا در شبکه‌ای از نمادها، آن‌چنان‌که سوژه‌ی پست‌مدرن، کنشگر جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای زنان، سعی می‌کند با مصادره‌ی معانی (ساختن پرچم صلح از روسری) بازی دلالتی بیافریند، بلکه سوژه تغییر می‌کند به

^۱ زنگنه، نیکزاد (۱۳۹۷)، علیه فمینیسم اپورتونیست: مسیح علی‌نژاد و حواریون او، نقد اقتصاد سیاسی.

^۲ Moolenaar, R. (۲۰۰۴). Slavoj Žižek and the Real Subject of Politics. *Studies in East European Thought*, ۵۶ (۴), ۲۵۹-۲۹۷. doi: ۱۰.۱۰۲۳/b:sovi.۰۰۰۰۰۰۴۳۰۰۳,۰۵۹۹۵,۳d

دلیل آن هسته‌ی غیرقابل خطاب و استیضاح درون امر واقعی که هر نوع عینیتی - امید صبح مقدر فردا - را متحقق می‌سازد.^۱

جریان سوم، برخلاف چپگرایان مستحیل در جریان اول جنبش زنان، خودشان را محدود به قاب تنگ تحلیل ارتودوکس طبقاتی نمی‌کنند تا مآلاً پیکار بر سر مسائل متوجه زنان به اصلاحاتی در حاشیه‌ی خدمت به نظام سیاسی خاصی تقلیل یابد و نتیجتاً هر مطالبه‌ای از جنبش برکنار شود به بهانه‌ی بورژوازی بودن، مگر آن‌که، آن مطالبه، درخواست دستمزد کار تولیدی باشد.

جریان سوم جنبش زنان دارد دستان نحیف خود را از لابه‌لای ترجمه‌های مقالات و کتاب‌ها مشت می‌کند. آن‌چنان که باز فریزر نشان می‌دهد، این نوع از فمینیسم (اگر اصلاً بتوان الباقی را نوع فرض گرفت) میان سیاست هویت و سیاست بازشناسی تمایز قائل می‌شود؛ او تئلیتی‌رهای بی‌بخش می‌سازد از بازشناسی مسائل فرهنگی، مسئله‌ی بازتوزیع اقتصادی و نمایندگی سیاسی.^۲

برخلاف میل سرکش و ماله‌کش جریان فمینیست‌های سازشکار در اکیداً اجتماعی و فرهنگی جلوه دادن مطالباتی ذاتاً سیاسی، تحقیر مطالبات فراگیری همچون حجاب با متصّف کردن‌شان به اموری شخصی، دست‌چندمی و غیرضروری، برآمده از «فرهنگ فردگرایانه و ناجنبش دینی»،^۳ برخلاف جریان سرکش و نافرمان دوم که مطالبات به‌سطح آمده‌ی زنان را به‌سادگی به مسائلی قشری، هویتی و انتخابی شخصی تخفیف می‌دهند؛

^۱ Daly, G. (۱۹۹۹). *Politics and the Impossible. Theory, Culture & Society*, ۱۶(۴), ۷۵-۹۸. doi: ۱۰, ۱۱۷۷/۰۲۶۳۲۷۶۹۹۲۲۰۵۰۷۲۸

^۲ برنشتاین، ریچارد (۱۳۹۸)، *رهای بی‌بخشی به روایت نانسی فریزر*، ترجمه‌ی حمید قیصری، ماهنامه‌ی زنان، شماره‌ی ۳۵، ۲۴-۳۳.

^۳ اشاره دارد به تحلیل نوشین احمدی خراسانی از حجاب اجباری در این مقاله:
احمدی خراسانی، نوشین (۱۳۹۸)، *دین‌داری بی‌واسطه و حجاب اجباری*، وبلاگ نوشین احمدی خراسانی.

جریان سوم، که می‌توان آن را فمینیسم چپ‌گرای نو خواند، کمینه بناست تا هر امر جزئی را دردنشانی از یک امر کلی بداند^۱ و دست‌ها و پاهای بلند قدرت را از هر دوی جیب و بدن زنان کوتاه کند.

امید است که جریان سوم، مطالبات فراگیر زنان را به افقی کلی گره بزند، امر سیاسی را به بازشناسی گروه‌های خاموش و بازتوزیع اقتصادی اتصال دهد و همبسته با دیگر جنبش‌های اجتماعی و همگام با مبارزات زنان دیگر کشورها علیه دشمن مشترک تاریخی خود، به انترناسیونالیسمی فمینیستی پیوندد.^۲

^۱ Žižek Slavoj. (۲۰۱۹). *The sublime object of ideology*. London: Verso.

^۲ برگرفته از تز دهم یادداشت‌هایی برای مانیفست فمینیستی، نانسی فریزر، تیتی باتاچاریا، چینزیا آروتزا، ترجمه‌ی مرجان نمازی، سایت نقد اقتصاد سیاسی، اسفندماه ۱۳۹۷.